

ترفند جیب پول دار شدن با خالی فروشی!

به تازگی (البته خیلی هم تازه نیست، ولی تازگی هادوباره مد شده است) روش جدیدی برای فروش اجناس در فروشگاه‌های اینترنتی در حال گسترش است که بعید نیست خود ماهم با این همه ادعا در دامش بیفتیم. آن هم چیزی نیست جز خالی فروشی. یعنی فروشگاه به شما می‌گوید فلان جنس را در انبار داریم و بیایم. بعد که پول می‌ریزید، می‌گوید «ای بابا، نداریم که! حالا هر وقت تأمین شد، می‌فرستیم برات. دیر نمی‌شه!» این روش که سردمدار آن کوروش کمپانی برای فروش تلفن همراه بود. اکنون در حال گسترش است و ممکن است از بیس سود دارد. گریبان لوازم منزل و لباس و گوشت و میوه و کفش و دوغ فروشی را هم بگیرد. به علاوه اینکه کارشناسان هشدار می‌دهند سایت‌ها و اپ‌های فروش میلی‌گرمی طلا هم که مثل قارچ سبز شده‌اند، ممکن است از همین روش برای خالی کردن جیب ما استفاده کنند. به این بهانه نامه‌های یک خالی فروشی به فرزندش را با هم مرور می‌کنیم.

اتفاقی عجیب و متفاوت در تهران، نمایش لحظه‌ای قیمت طلا در بیلبورد های شهری



کارتون: عمید صالحی

سوم ماه، پارسال

امروز به روش جدید یاد گرفتم برای سود کردن. به کسی نگو، ولی اینجا می‌نویسم، برای اینکه تو، فرزند دل‌بندم، وقتی بزرگ شدی، بفهمی پدرت چقدر زحمتکش بود. از تجربه گل یا پوچ و خالی بازی کردن استفاده کردم. به فروشگاه باز می‌کنی، با تبلیغات انفجاری می‌گی که موبایل آخرین مدل رومی دم نصف قیمت. بعد که مردم قشنگمون پول ریختن، با پولشون به چندتا آدم معروف موبایل می‌دی. اونا هم شنگول برات تبلیغ می‌کنن. بعد که عده بیشتری جذب شدن، پولا رو برمی‌داری و خدا حافظ... من دیگه شما رو نمی‌بینم، من دیگه شما رو نمی‌بینم!

بیست و هفتم همان ماه، پارسال

وای وای، عجب روش باحالی بود! یک ماه نشده، بار خودم و خودت رو بیستم. فرزندم، تا هنوز مردم نفهمیدن چی به سرشون اومده، باید کارم رو گسترش بدم. خالی بازی به این می‌گن.

هفتم یک ماه دیگه، پارسال

ایلان ماسک کجاست که بیاد بینه بابات چه دم و دستگاهی به هم زده! بعد از موبایل، دارم لپ‌تاپ رو پیش خالی فروش می‌کنم. حالا این وسطا چندتا لپ‌تاپ هم می‌دم بهشون که کار به کارم نداشته باشن. اونا هم فدای سرت. توی این فکرم که بعدش بزنم توی چیزای بزرگ‌تر. از قدیم گفتن نون توی کار بزرگه.

هوازدهم فلان ماه، امسال

تازه از زندان آزاد شدم عزیز دلم، نه، نگران نباش. تعهد دادم که اگه آزادم کنین، نصف پولتون رو می‌دم، وگرنه پشت گوشتون رو دیدین، ماشینا و آپارتمانا رو هم می‌بینین. طلبکارا هم از خدا خواسته رضایت دادن. الان وقتشه که بزنم توی کار طلا... یوهاها...!

سی‌ام بیست‌ماه، امسال

یعنی اگه جمعه سیاه و حراج آخر فصل و روز و مناسبت فلان نبود، ما بی‌زینس من‌ها چه جوری کار می‌کردیم؟ به سایت زدم و گفتم با هزار تومن هم می‌تونین طلا بخرین. شهر رو هم با تبلیغش پر کردم. بعد مردم می‌آن ثبت نام می‌کنن و پول می‌ریزن. من هم بهشون می‌گم به به، مبارکه، شما الان فس مثقال طلا دارین. طرف هم خوش حال که جای طلاش امنه، ازم تشکر می‌کنه و من رو به دوستاش هم معرفی می‌کنه. باید ایلپیکیشن هم بسازم تا در هر لحظه شبانه روز در دسترس باشم. از اول هم اشتباه کردم سنتی کار می‌کردم. نون توی فضای مجازی، طلای مجازی. والا.

موضوع انشا:

علم

بهتر است

یا صف؟



فرزانه شهروندی

فرزانه زینلی

صفحه ۴

۱۳ بهمن ۱۴۰۳

شماره ۱۲۸

شاطر حل کند که کتاب ریاضی اش ته بگیرد. آهان، راستی! ما الان یاد گرفتیم که می‌شود به نفر جلویی بگویم جایمان را نگه دارد و برویم خانه تمرین‌های ریاضی را انجام بدهیم و بعد برگردیم بگویم ما پشت سر فلانی بوده‌ایم به فلان نشانه و این‌ها و لای مردم نانمان را بگیریم و برویم خانه و کتاب ریاضی هم سالم باشد. حتی ما خودمان یک آقای رادیدیم که آمد و گفت من پشت همین پسر جان بودم، درحالی که ما اصلاً تابه حال

ما این هفته در صف نان چیزهایی از زندگی یاد گرفتیم که در همه دوران عمرمان نفهمیده بودیم. مثلاً ما نمی‌دانستیم وقتی کسی چهارتا نان بربری می‌خواهد، باید برود در صف تکی‌ها بایستد و وقتی بقیه اعتراض می‌کنند، ملغمه یا مغلطه یا قلمه یا یک چیزی توی این مایه‌ها بکند و بگوید حالا مگر چی شده و دنیا به آخر نرسیده است و این‌ها. این جوری دیگر مثل ما نیم ساعت در صف نمی‌ایستد و مجبور نمی‌شود تمرین‌های ریاضی را کنار تنور آقای

آقای معلم هفته قبل از ما خواست درباره علم یا ثروت انشا بنویسیم و ماکل هفته مغزمان را از دست داده بودیم. ما نتوانستیم اعتراضمان را درباره این موضوع انشا به جایی برسانیم. اما عوضش یک چیز جدید یاد گرفتیم. ما این هفته با مقوله مهم و اساسی صف آشنا شدیم. البته ما قبلاً هم صف‌های زیادی را تجربه کرده بودیم، اما این بار فرق داشت. ما این بار از صف چیزهای زیادی دستگیرمان شد، مثلاً دو تا نان بربری داغ.